

علم و فضیلت

جواب این سؤال که آیا غایت مقصود از تربیت علم است یا فضیلت ناهدی
آسان است . علم کامل علم بمقابله و معامله با زندگانی است بطوریکه از تربیبات و
عوارض آن مشخص باشد - این گونه علم را یونانیها « عقل » نامیده و آنرا بر سایر
فضایل مقدم می‌شمردند . فضایل دیگر عبارت بود از آن خصلتی که انسان را موفق
میداشت که بامراعات حقوق دیگران یک‌طریقه و رفتار عاقلانه و خوبی را پیش بگیرد .
اما علم شامل عمل هم هست و بنا بر این از نظر عمومی شامل
خصل عملی اراده و هوش و قریحه نیز هست و از این روی آنچه را که عقل
مستقیماً ضرور می بیند در آن متضمن است ، بنا بر این تعریف سقراط در علم و
فضیلت مشخص می شود زیرا علم یا عقل در نظر او فقط عبارت از چیزی نیست که
در اراده موجود باشد بلکه عبارت از آنست که در امور مهمه حیاتی قدرت داشته
باشیم که بیک طریق قطعی و عملی مقابله نمائیم و این تعبیر عمل و اراده هر دو را
نیز متضمن است .

و اما فضیلت در نظر یونانیها عبارت از وصول بحد اعتدالی هر چیز است
که در طبیعت انسانی موجود باشد ، بنا بر این فضیلت انسانی عبارت از آنست که در
زندگانی و در مناسبات آن به‌عالی ترین حد نائل شود و از نیروی علم و فضیلت بطوری
یکدیگر نزدیک میشوند که غیر قابل تشخیص خواهند بود .

بر واضح است که هر گاه فضیلت و علم را بمعنی محدودتر آن بگیریم
تعریف فوق صادق نیست و از اینرو باز دچار همان بحث سابق میشویم که کدامیک
از این موضوعات غایت مقصود تعلیم و تربیت است ؟

با نظری که فوقاً اتخاذ کرده‌ایم تعلیم هر يك از علم و فضیلت و عمل به تنهایی کافی و جو ابگویی احتیاجات بشری نیست، اگر بگوئیم: «غرض از تعلیم و تربیت تکمیل فضیلت است» یا آنکه «انبساط هوش و قریحه و شعور انسانی آخرین قصد تعلیم و تربیت است» یا دامنه تعلیم و تربیت را محدود ساخته‌ایم و با مفهوم فضیلت و عمل را بیش از آنچه مورد قبول دنیای متمدن است بسط داده‌ایم.

بدتر از این دو بیان وقتی است که مقصود از تعلیم و تربیت را تحصیل علم بمعنی عادی و معمولی آن که عبارت از فرا گرفتن و بخاطر سپردن اطلاعات است بگیریم، زیرا این تعبیر بمنزله آنست که تعلیم و تربیت را از بزرگترین و مهمترین قسمتهای زندگانی که تهیه آن فقط بوسیله تعلیم و تربیت ممکن است محروم ساخته باشیم.

بالاخره هر گاه مقصود از تربیت را فقط تجربه و عمل بدانیم انسان را بماشینی لاشعور تبدیل نموده و سایر قوای مهمه او را از نظر انداخته‌ایم.

مستر ددول در مقاله ای که تحت عنوان «مایتوارنولد یکنفر مصاح اجتماعی» نگاشته این موضوع را خوب تشریح نموده است. مشارالیه میگوید:

« البته این يك حقیقت قدیمی و مسلمی است که اخلاق حسنه پایه و شالوده حیات سالم اجتماعی است ولی باین ارمان و غایت مطلوب تنها بشری میتواند دسترس پیدا کند که از همه جهت کامل عیار بوده و روح وی کاملاً انبساط یافته باشد بنا بر این دانستن و عمل کردن با اخلاق حسنه تنها برای روحی ممکن است که غرضش غیر از اخلاق بمعنی فلسفی آنست؛ باید با شعور به تحصیل و تصاحب فضیلت عشق به زیبایی، عشق بعلم و عشق بزندگانی اجتماعی توأم باشد؛ زیرا همه کس متفق است که انسان میتواند زندگانی عالی تر و بزرگوارانه تری در حیات اجتماعی داشته باشد.

همینطور کمال مطلوب ما زندگانی بیخبران از دانش و معلومات نیست زیرا هوش و قریحه و نتایج حاصله از آن بزرگترین صفت ممتاز نوع انسانی است. نظر آنها که بتعمق و استقصا مخالفند نیز قائدمانیست چه مقصود اصلی تمدن یعنی آن

کیفیتی که ما را از بدویت جدا ساخته در فهم جمال و حقیقت ژبانی در تمام مظاهر آنست لازم است تمام این نظرات با یکدیگر توأم باشد، حسن جمال دوستی و فضیلت ما نباید ما را بانجام عملی نایستدیده قیادت کند و حسن حقیقت جوئی ما باید تا آنجا تحت انقیاد ما باشد که هیچوقت ما را بانجام عملی نازیا نکشاند.

لارد اوبری این بیان را خلاصه نموده میگوید :

« در زندگی ما سه سؤال مواجه میشویم که بایستی اتصالاً خود را برای

جواب آن حاضر کنیم : -

۱ - آیا این صواب است یا خطا ؟

۲ - راست است یا دروغ ؟

۳ - زییاست یا زوشت ؟

تعلیم و تربیت باید با ما مساعدت نماید که جواب این سه سؤال را بتوانیم

بدهیم .

تعبیر سقراط یعنی « عقل یا فضیلت » شاید بهتر از هر تعبیر دیگر بتواند تاز و بود پیچیده را که مناسبات و روابط مردم از آن درست شده و تربیت باید آنرا بطفل بفهماند توضیح نماید .

وقتی که طفل باین عقل یا فضیلت رهنمائی شد تدریجاً بفهم محیط خویش قادر شده و از روابط و مناسبات بشری آگاه میگردد و در باب آنها فکر و نظر صحیح و واضح پیدا میکند . عبارت اخیری قادر میشود که باخیالات و آمال، و اعمال ممنوع خویش هم از جنبه انفرادی و هم از جنبه اجتماعی آنها همدردی پیدا کند، دنیای مادی و ظواهر جمال آنرا هم خواهد شناخت در این فهم و شناسائی ترقی شخصیت خود وی نیز بزرگتر و کاملتر میشود یعنی قوه و نیروی خویش را در هنگام تجربه با مواد مقتضی تشخیص خواهد داد، از اینرو ترقی مناسبات طفل با محیط با ترقی شخصیت طفل توأم است .

اما این ترقی فقط بسته بعمل و جهد خود طفل است، زیرا این است که بشخصه بایستی خیالات خویش را ترتیب و تنظیم داده آنها را با یکدیگر و باجهانی

که باید در آن صرف عمر کند و با عمل روحی و بدنی او منکی است دارای روابط حقیقی بنماید .

خلاصه مقصود از تعلیم و تربیت بایستی ایجاد قوه عامله در زندگانی و فهم قیمت حقیقی آن قسمت از زندگانی باشد که سقراط آنرا عقل می نامد و در اصطلاح امروزه بتکامل شخصیت معروف است .

با تعریفات فوق تعلیم و تربیت بزندگان آموزشی آموزشگاه و حتی بجوانی محدود و منحصر نیست ، در طول حیات ، دولت ، اجتماعات شهری و تشکیلات اجتماعی قوه خویش را در انسان بمقام عمل در آورده بوسیله امثال و سرمشق ها و القآت و باقوانین عمومی باو تعلیم و دستور میدهند .

آخرین حد تعلیم و تربیت وقتی است که قدرت یکفرد از افراد انسانی در تنظیم و تربیب افکار خود و یا در توسعه و ترقی آن افکار سلب میشود ، شك نیست که هر چه عمر طویل تر میشود قوه و رشد انسانی کمتر میشود اما خیلی مشکل است که بتوان ثابت نمود چه وقت یکفرد انسان قطعا در این رشد و تکامل متوقف میگردد . یکی دیگر از چیزهایی که نفوذ تعلیمی و تربیتی دارد کار روزانه انسان است که به وسیله آن امرار معاش میشود ، در هنگام شباب و اول مردی وقتی دوره آموزشگاه گذشته و نفوذ تعلیمی خانواده تقلیل می یابد نفوذ تعلیمی عمده در بسیاری از افراد انسانی از : شغل ، حرفه ، یا صنعت وارد میشود ، اینجاست که رشته دیگر از روابط و مناسبات که تا کنون نا معلوم و مبهم بود خط مشی و کیفیت قطعی پیدا میکند . معذک در دوره طفولیت عوامل اصلی و اساسی تعلیم و تربیت عبارت از خانواده و آموزشگاه است .

در اوایل زندگانی خانواده تنها مربی است .

خانواده - اینجاطفل بسیاری از اعمال جسمانی را آموخته و بسیاری از عادات و اخلاق خویش را تشکیل میدهد ، حرف زدن و فهم سخن را فرا گرفته و در این فهم بسیاری از افکار و عقاید خانواده را دریافته و بلا اراده روش عمومی خانواده را اختیار میکند ، او به بسیاری از روابط ساده اجتماعی مخصوصا با احترام والدین

آشنا میشود و هرگاه خانواده خوب باشد تواضع و ادب نسبت بسایرین را والا خشونت و خود خواهی را میپذیرد. این نفوذ خانوادگی در طول مدت جوانی عمده و در طفول اعمال میشود و هر چند که متدرجاً تقلیل پیدا مینماید باز غالباً تا خیلی از مراحل عمر نفوذ فوق باقی و در کارست.

هر چند بلا شک بسیاری از خانوادهها بداند عده بیشتری لایق تربی احتیاط و قسمت بزرگ دیگر با عقل و علم کاملاً آشنا نیستند معذک تردیدی نیست که روی هم رفته نفوذ تعلیمی خانواده قوه ایست که برای درستی و راستگاری ملل کار میکند، از نظر حقیقی که تعلیم و تربیت نگاه کنیم خانواده را نمیتوان از قلم انداخت زیرا ناچیز شمردن تربیت خانواده تنها ناشی از آنست که تعلیم و تربیت را عموماً بتربیت مدرسی تعریف نموده اند، هرگاه تربیت عاقلانه بوده و در چندین نسل ادامه پیدا کند اصلاح اساسی و قطعی در وضعیت اجتماعی که دارای مضار بشمار است خواهد نمود اما تصور اینکه تنها نفوذ مدرسی میتواند این کار را انجام دهد و سایر عوامل تربیت همانطور دارای مضار خواهند ماند تصویری خام است

در اینکه آموزشگاه یکی از عوامل تعلیم و تربیت است
آموزشگاه
حرفی نیست، آموزشگاه برای تربیت جوانان وضع شده و غیر از این کاری ندارد؛ سایر عوامل تربیت وظایف دیگری نیز دارند و از اینرو می توان وظیفه تعلیمی آنها را در نظر نیآورد ولی آموزشگاه چنین نیست زیرا فقط برای همین منظور تاسیس شده است. بنابراین آموزشگاه اگر مقتدرترین عامل تربیت نباشد مشخص ترین عوامل خواهد بود.

اگر موقعیت آموزشگاه را در حیات اجتماع ملاحظه کنیم میتوانیم وظایف آنرا واضحاً تشخیص دهیم. از یکطرف آموزشگاه وظیفه تخصص در تعلیم موضوعاتی دارد که والدین یا وقت تعلیم آنرا نداشته و یا علم لازم را برای آموختن آن فاقدند، کار تخصص از مشخصات عصر پیشرفت و تمدن است و جای شکفتنی نباید باشد که هر چه علم زیادتیر بشود و زندگانی پیچیده تر گردد لزوم متخصصین فن معلمی و آموزگاری نیز بیشتر احساس میشود، پس آموزگار در آموزشگاه بعنوان

نماینده والدین کار تعلیم را تمهید میکنند و چون چنین است واضح است که پیشرفت تعلیم فقط وقتی مرتب و سالم است که خانواده و آموزشگاه با یکدیگر هم فکری و توافقی داشته باشند.

از طرف دیگر آموزشگاه تنها عاملی است که دولت نیات خویش را در جوانان بوسیله آن اعمال مینماید و حتی وقتی که آموزشگاه تحت نظر مستقیم دولت نیست باز قوانین و آداب کشور را بدانش آموزان تعلیم میدهد ولی البته در شق اول مناسبات بین آموزشگاه و دولت صمیمی تر است. بنا بر این یکی از تکالیف آموزشگاه آنست که منظور دولت را با تعلیم و تربیت جوانان انجام دهد.

بدین طریق مشاهده میشود که آموزشگاه رابطه واسطه بین حقوق فردی و خانوادگی و حقوق اجتماعی ملت است و نسبت به خود دانش آموزان نیز همین مقام را دارد زیرا در اجتماع وسیعتر آموزشگاه دانش آموزان با یکدیگر دارای مناسباتی میشوند که با مناسبات خانوادگی مختلف و در عین حال دامنه آن از مناسباتی که در حیات اجتماعی با آن معشور خواهند شد کوتاه تر است.

آموزشگاه و زندگانی

وظیفه آموزشگاه اینست که طفل را مستقیماً با زندگی در تماس بگذارد اگر این وظیفه را ادا نکنند باید گفت که نفع چندانی بر آن مترتب نیست اگر آموزشگاه نمونه از حیات اجتماعی نباشد. نمی تواند برای نسل جدید فایده‌ای داشته باشد، درحقیقت چه فایده‌ای دارد که مدتها اطفال را در يك محیط مصنوعی نگاهداریم و بعد آنها را وارد محیط واقعی زندگانی کنیم محیط مصنوعی یعنی آموزشگاهی که با زندگی تماس ندارد و نمی تواند وظیفه خود را انجام دهد.

اقتباس از «مدرسه و اجتماع»، تالیف «جون دیوی»